



Analyzing the Political-Security Convergence of the European Union within the Framework of Realist Approaches

Seyed Davoud Aghaie

Professor, Department of Regional Studies, Faculty of Law and Political Science,
University of Tehran, Tehran, Iran.

Email: sdaghaee@ut.ac.ir

Yaser Nourali Vand

PhD student in European Studies, University of Tehran, Tehran, Iran

Email: nooralivand@gmail.com

Ebrahim Bagheri

PhD student in European Studies, University of Tehran, Tehran, Iran

Email: Ebagheri6868@yahoo.com

Abstract

The European Union's emergence as a supranational actor in political-security affairs represents a rare development that challenges realism, the dominant state-centric theory in international relations. Given that realism traditionally denies any significant role for non-state actors in the realm of security, a critical question arises: how does realism, along with its various strands, interpret and evaluate the EU's agency in political and security matters? Initially, realism paid little attention to the EU's security developments, viewing it merely as a non-state entity. However, with the formation of the Common Foreign and Security Policy (CFSP), the Common Security and Defence Policy (CSDP), and the establishment of the European Rapid Reaction Force, realists were compelled to engage with the EU's evolving role. Although all realist branches remain skeptical of EU political-security integration, due to their emphasis on the primacy of states, national interest, and sovereignty, defensive neorealists, who acknowledge the role of institutions in fostering security cooperation among states, tend to adopt a more optimistic perspective. They offer a relatively favorable view of the EU's gradual political and security convergence.

Keywords: Realism, neorealism, European Union, security convergence, common foreign and security policy

تجزیه و تحلیل هم گرایی سیاسی-امنیتی اتحادیه اروپا در چهارچوب رویکردهای واقع گرایی

سید داود آقایی

استاد گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Email: sdaghaee@ut.ac.ir

یاسر نورعلی‌وند

دانشجوی دکتری مطالعات اروپا، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Email: nooralivand@gmail.com

ابراهیم باقری

دانشجوی دکتری مطالعات اروپا، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Email: Ebagheri6868@yahoo.com

چکیده

گام‌نهادن اتحادیه اروپا به‌عنوان یک بازیگر فرادولتی به حوزه مسائل سیاسی-امنیتی، اتفاق نادری است که نظریه واقع‌گرایی را به‌عنوان مهم‌ترین نظریه دولت‌محور در عرصه بین‌المللی به چالش کشیده است. از آنجایی که نظریه واقع‌گرایی به‌عنوان اصلی‌ترین نظریه در حوزه مسائل امنیتی برای بازیگران غیردولتی در این عرصه هیچ نقشی قائل نیست؛ این پرسش مطرح می‌شود که این نظریه و شاخه‌های مختلف آن، کنشگری و نقش‌آفرینی پدیده‌های به‌نام اتحادیه اروپا را در مسائل سیاسی-امنیتی چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنند؟ در پاسخ می‌توان گفت، این نظریه ابتدا به علت این که اتحادیه اروپا را یک بازیگر غیردولتی می‌دانست به تحولات امنیتی آن توجه چندانی نداشت؛ اما به موازات شکل‌گیری سیاست خارجی و امنیتی مشترک، سیاست دفاعی و امنیتی مشترک و ایجاد نیروی واکنش سریع اروپایی ناگزیر به ارائه دیدگاه‌هایی در این زمینه شد. اگرچه تمامی شاخه‌های واقع‌گرایی به سبب اعتقاد به انحصار بازیگری دولت‌ها در عرصه بین‌المللی و تأکید بر مؤلفه‌هایی همچون منافع ملی و حاکمیت ملی چشم‌انداز روشنی را برای هم‌گرایی سیاسی و امنیتی اتحادیه اروپا نمی‌بینند؛ اما نواقض گرایان تدافعی به‌دلیل اهمیت دادن به نقش نهادها در ایجاد همکاری‌های امنیتی میان دولت‌ها، دیدگاه روشن‌تر و خوش‌بینانه‌تری نسبت به تکامل هم‌گرایی سیاسی و امنیتی در سطح اتحادیه اروپا دارند.

کلیدواژه‌ها: واقع‌گرایی، نواقض گرایان، اتحادیه اروپا، هم‌گرایی امنیتی، سیاست خارجی و امنیتی مشترک.

مقدمه

اعضای اتحادیه اروپا پس از موفقیت‌های چشمگیر در زمینه هم‌گرایی اقتصادی و همکاری‌های تجاری دریافته‌اند که یک اروپای هرچند قدرتمند از لحاظ اقتصادی، اگر از هم‌گرایی سیاسی-امنیتی و صدای واحدی در عرصه بین‌المللی برخوردار نباشد؛ در سایه دیگر قدرت‌های جهانی قرار خواهد گرفت. از این رو، آنچه اروپا برای وحدت خود به عمل آورد؛ در نهایت باید به اینجا ختم می‌شد که اتحادیه اروپا به‌مانند یک بازیگر واحد در عرصه بین‌المللی به ایفای نقش بپردازد. ورود اتحادیه اروپا به مباحث سیاسی و امنیتی در دهه ۹۰ و شکل‌دهی به یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک سبب شد که این اتحادیه به بازیگری منحصربه‌فرد در سیاست بین‌الملل تبدیل شود. به‌طوری‌که امروزه این اتحادیه را نه می‌توان یک دولت دانست و نه می‌توان به‌سادگی آن را یک ابردولت یا سازمان بین‌المللی نامید. پیچیدگی‌های ساختاری اتحادیه اروپا از آن بازیگری ساخته است که به‌سادگی با هیچ‌یک از دیگر بازیگران عرصه روابط بین‌الملل قابل مقایسه نیست؛ اما به هر صورت شکل‌گیری چنین پدیده‌ای که قابلیت‌های نوظهوری را به‌عنوان یک بازیگر جدید در عرصه بین‌المللی با خود به‌همراه آورده، سبب شده است که بسیاری از نظریه‌پردازان به ارائه نظر در مورد نقش و جایگاه آن در نظام بین‌الملل بپردازند.

ورود اتحادیه اروپا به مباحث امنیتی که تا پیش از این در انحصار دولت-ملت‌ها بود؛ بیش از هر نظریه دیگری در روابط بین‌الملل، نظریه واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی را به چالش می‌کشد. واقع‌گرایان، انحصار بازیگری در عرصه سیاست بین‌الملل را به دولت‌ها داده و برای بازیگران غیردولتی در این عرصه اعتبار چندانی قائل نیستند و در بهترین حالت آن‌ها را نماینده منافع دولت‌ها می‌دانند. با مقدمه مذکور، این پرسش مطرح می‌شود که این نظریه و شاخه‌های مختلف آن بازیگری پدیده منحصربه‌فردی به‌نام اتحادیه اروپا را در مسائل امنیتی چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنند. مقاله پیش رو با روش توصیفی-تحلیلی برای پاسخ به پرسش مطرح‌شده از سه بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، مبانی نظری مقاله در قالب تبیین و تحلیل اتحاد و ائتلاف در چهارچوب نظریه واقع‌گرایی طرح شده است. بخش دوم، روند هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اتحادیه اروپا را در دو جنبه نهادسازی و پیاده‌سازی آن بررسی و تحلیل می‌کند. بخش سوم و اصلی مقاله نیز به تجزیه و تحلیل این هم‌گرایی سیاسی-امنیتی از دیدگاه خانواده واقع‌گرایی می‌پردازد. در پایان نیز نتیجه‌گیری و یافته‌های مقاله ارائه خواهد شد.



۱. تبیین نظریه واقع‌گرایی

نظریه واقع‌گرایی توانسته است در بحث‌های مرتبط با نظریه روابط بین‌الملل و راهبردهای سیاسی-امنیتی دولت‌ها جایگاهی محوری برای خود دست‌وپا کند و برای مدت طولانی به‌عنوان پارادایم حاکم در مطالعه سیاست بین‌الملل، به‌ویژه مباحث امنیتی مورد توجه قرار گیرد. البته این نظریه یک نظریه واحد نیست و شاخه‌های گوناگون با دیدگاه‌های متفاوت را در درون خود جای داده است.

تیم دان و برایان اشمیت در بررسی‌های خود نشان داده‌اند که همه واقع‌گرایان با وجود طبقه‌بندی‌های متفاوت خود اعم از واقع‌گرایی سنتی و نوواقع‌گرایی (تهاجمی و تدافعی) در سه موضوع محوری که نقش مبانی اصلی را برای واقع‌گرایی دارند؛ مشترک هستند. این سه موضوع عبارت‌اند از: «دولت‌محوری»^۱، «بقا»^۲ و «خودیاری»^۳. نخست، از نظر واقع‌گرایان اصلی‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل، دولت‌ها هستند و دولت‌ها در شرایط آنارشی با دیگر دولت‌ها برای امنیت، کسب نفوذ و پرستیژ به رقابت می‌پردازند. ماهیت این نوع رقابت نیز بازی با حاصل جمع صفر است. دوم این‌که، واقع‌گرایان با هر گرایشی که باشند معتقدند در سیاست بین‌المللی هدف اصلی و برتر از نظر دولت‌ها بقا است و سوم، از آنجایی که اصل حاکم بر نظام بین‌الملل آنارشی و نبود یک اقتدار مرکزی است؛ در چنین ساختار هرج‌ومرج آمیزی خودیاری الزاماً قاعده عمل است. به‌عبارت دیگر، امنیت هر دولت تنها در گرو توان و قدرت خود اوست و این خودیاری و تلاش دولت‌ها برای تأمین امنیت خود ممکن است ناامنی دیگر کشورها را نیز به دنبال داشته باشد. این وضعیت همان چیزی است که از آن به‌عنوان «معمای امنیت»^۴ نام می‌برند (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۵۴-۳۴۰).

واقع‌گرایان سنتی، سیاست بین‌الملل را عرصه منازعه و مبارزه بر سر قدرت، موقعیت و ثروت می‌دانند. قدرت، هم وسیله و هم هدف است. دولت‌ها از قدرت برای تأمین منافع خود که مهم‌ترین آن امنیت است، بهره می‌جویند. در تفاوت با واقع‌گرایی سنتی، نوواقع‌گرایی سرشت نظام بین‌الملل را نقطه عزیمت خود می‌داند. آنارشی در نظام بین‌الملل، به معنای این است که هر یک از واحدهای تشکیل‌دهنده نظام، مسئول امنیت خود هستند و هر دولت آزاد است تا هر طور که مناسب‌تر می‌بیند؛ به تعقیب اهداف داخلی و خارجی خود همت گمارد.

1. State-Centric

2. Survival

3. Self-Help

4. Security Dilemma

در عین حال، اهداف و منافع دولت‌ها لزوماً باهم هم‌سو نیستند. تعارض در منافع به تعارض در اقدامات منجر می‌شود (تریف و همکاران، ۱۳۸۳: ۷۰). نوواقع‌گرایان بنیان فکری‌شان را براساس چهار فرض بنیادین استوار کرده‌اند: ۱. آنارشی که ویژگی مشخص سیاست بین‌الملل است؛ ۲. دولت‌ها مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌المللی هستند؛ با وجود این که بازیگران غیردولتی همانند شرکت‌ها و سازمان‌های چندملیتی نقش مهمی بازی می‌کنند؛ اما این دولت‌ها هستند که ساختار نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند؛ ۳. دولت‌ها بازیگران عقلایی هستند و ۴. دولت‌ها موجودیت‌های بی‌مانندی هستند (Waltz, 1986, p. 88).

نوواقع‌گرایی نیز خود به دو گروه قابل تقسیم است. گروه نوواقع‌گرایان تهاجمی که عقیده دارند سرشت نظام بین‌الملل به تهاجم و منازعه منجر می‌شود. امنیت، کالای کمیابی است که به رقابت بین‌المللی و معمای امنیتی در میان کشورها دامن می‌زند و وقوع جنگ را محتمل‌تر می‌سازد. کشورها برای تأمین امنیت خود راهبردهای تهاجمی در پیش می‌گیرند که طبعاً واکنش دیگر کشورها را در پی دارد و به تشدید ناامنی و معمای امنیتی کمک می‌کند. در مقابل، گروه نوواقع‌گرایان تدافعی قرار دارند که در اندیشه آن‌ها، توزیع کلی قدرت نسبت به سطح و جهت تهدیدها اهمیت کمتری دارد. آن‌ها به جای «موازنه قدرت»^۱ مورد نظر نوواقع‌گرایان تهاجمی بر «موازنه تهدید»^۲ تأکید دارند و هدف اساسی دولت‌ها را نه کسب قدرت، بلکه تأمین امنیت می‌دانند (اشنایدر، ۱۳۸۵: ۱۰۲)؛ بنابراین، از دید واقع‌گرایان و نوواقع‌گرایان، روابط بین‌الملل اساساً حول قدرت و امنیت در مناسبات میان دولت‌ها دور می‌زند. اصل مسئله دولت‌ها و قدرت آن‌ها با توجه به پیامدهای آنارشی، عدم امنیت آن‌ها است. اتحادها و امکان همکاری بین‌المللی در این نظریه نیز تحت تأثیر پیامدهای ناشی از اصل آنارشی و تأکید بر قدرت و امنیت دولت‌ها قابل تحلیل است.

۲. چهارچوب نظری

تبیین و تحلیل اتحاد و ائتلاف در چهارچوب نظریه واقع‌گرایی: در چهارچوب ادبیات واقع‌گرایی، اتحادها همواره هم در حوزه نظری و هم در عرصه عمل با موضوع موازنه قدرت مرتبط بوده‌اند. از همین‌رو، دولت‌ها با یکدیگر متحد می‌شوند تا ضمن تکمیل توانایی‌های خود، به مقابله با اتحاد یا دولت رقیب بپردازند. از این دیدگاه، اتحادها تنها

1. Balance of Power

2. Balance of threat



علیه «کسی یا چیزی» ایجاد می‌شوند و وجود احساس جمعی یا ارزش‌های اجتماعی مشترک هرچند می‌تواند باعث استحکام اتحادها شود؛ اما به‌ندرت عامل شکل‌گیری آن‌ها است (Waltz, 1986, p. 72). از نظر واقع‌گرایی، ویژگی اقتدارگرایی بین‌المللی رقابت و تعارض را در بین کشورها رشد می‌دهد و مانع اراده آن‌ها در جهت همکاری می‌شود. حتی هنگامی که کشورها منافع مشترکی دارند؛ باز هم نهادهای بین‌المللی قادر نیستند آثار محدودکننده آنارشی بر همکاری میان دولت‌ها را تخفیف دهند؛ بنابراین، واقع‌گرایی تحلیل بدبینانه‌ای نسبت به چشم‌انداز همکاری بین‌المللی دارد. دیدگاهی که چالش عمده‌ای با واقع‌گرایی داشته است به‌خوبی توسط جوزف گریکو (۱۹۸۸) در مقاله‌ای به‌نام «اقتدارگرایی و محدودیت‌های همکاری: یک نقد واقع‌گرایانه از نهادگرایی نو لیبرال» مورد بررسی قرار گرفته است. نهادگرایی لیبرال تاکنون از سه روایت برخوردار بوده که عبارت‌اند از: نظریه هم‌گرایی کارکردگرا در دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰، نظریه نوکارکردگرایی منطقه‌ای در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و نظریه وابستگی متقابل دهه ۱۹۷۰، هر سه روایت ادعای واقع‌گرایی در مورد دولت و درک بدبینانه آن از سیاست جهان را رد می‌کنند و از این مهم‌تر این که هر سه روایت مدعی هستند که نهادهای بین‌المللی می‌توانند به همکاری میان دولت‌ها کمک کنند.

استدلال اصلی گریکو در مقاله مذکور این است که درک نهادگرایی نو لیبرال از تحلیل واقع‌گرایان در مورد اثر اقتدارگرایی بر ترجیحات واکنش‌های دولت‌ها غلط است و آن‌ها متوجه فشار اصلی که آنارشی بر اراده دولت‌ها وارد می‌کند، نشده‌اند. لازم به ذکر است که از نظر نو لیبرال‌ها، دولت‌ها به منافع مطلق فکر می‌کنند و کاری به منافع نسبی ندارند؛ در عین حال بزرگ‌ترین منافع همکاری فریکاری است؛ اما دولت‌ها می‌توانند با کمک نهادهای بین‌المللی موانع همکاری را کنار گذاشته و دست به اقدام جمعی بزنند؛ اما واقع‌گرایان معتقدند دولت‌ها علاوه بر منافع مطلق به منافع نسبی هم توجه دارند؛ بنابراین، از نظر واقع‌گرایان حداقل دو مانع برای همکاری بین‌المللی وجود دارد: نگرانی دولت نسبت به فریکاری و نگرانی دولت نسبت به دستاوردهای نسبی دیگران در زمینه منافع، درحالی که نهادگرایی نو لیبرال صرفاً به اولی توجه دارد (Grieco, 1988, p. 487).

در همین راستا، والتز نیز نبود اعتماد برخی کشورها را عاملی جهت خدشه‌دار شدن اقدام جمعی می‌داند و بی‌اعتمادی را مانع همکاری تلقی می‌کند. لیبرال‌ها راه‌حل این مشکل را در تأسیس رژیم‌های بین‌المللی می‌دانند و نواقع‌گرایان در این مسئله با آن‌ها موافق هستند و قبول می‌کنند که رژیم‌ها همکاری

را می توانند در شرایطی تسهیل کنند؛ اما در عین حال معتقدند که در نظام خودیاری دستیابی به همکاری سخت و تقویت آن سخت تر است و بیشتر به قدرت دولت وابسته است. به عبارت دیگر، از نظر این دیدگاه همکاری تابعی وابسته به قدرت است و نوعی متغیر وابسته محسوب می شود (Baldwin, 1993, p. 302). به هر صورت، نواقع گرایان به ویژه گونه تهاجمی آن معتقدند که همکاری بین دولت ها به دلیل ترس از تقلب و فریبکاری به سختی صورت می گیرد و تأکید دولت ها بر منافع نسبی و عدم قطعیتی که بر روابط آن ها حاکم است؛ همکاری را تشویق نمی کند. در واقع، نظر گریکو و همفکران وی به همکاری و رسیدن به ثبات در نظام بین المللی این نیست که آیا همکاری منافی دارد یا خیر؟ بلکه نظر آن ها این است که اگر همکاری صورت گیرد چه کسی سود بیشتری می برد (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۲۲-۴۲۱).

نواقع گرایان تهاجمی در مورد همکاری دولت ها بدبین هستند؛ اما در مجموع آن را رد نمی کنند. توازن قدرت اغلب به همکاری درون اتحادها منجر می شود؛ اما باید شرایط موقتی را درون اتحادها مدنظر قرارداد؛ زیرا نظام آنارشیک بین الملل مبتنی بر خودیاری است و هیچ کشوری نمی تواند در مقوله امنیت به طور کامل به دیگری وابسته باشد. طبق گفته مرشایمر، اتحادها ازدواج های موقتی هستند که به راحتی می تواند شریک امروز درون اتحادیه به دشمن فردا و دشمن امروز به شریک فردا تبدیل شود. به همین دلیل، عمر همکاری به احتمال زیاد کوتاه است و از آنجاکه همکاری محدود بوده تسلط بر منطق رقابت های امنیتی همواره مشکل است. طبق نظر مرشایمر همه دولت ها دارای مقاصد تهاجمی هستند؛ اگرچه همه کشورها قابلیت جامه عمل پوشاندن به نیاتشان را ندارند؛ بنابراین، از نظر مرشایمر انطباق ناپذیر بودن اهداف و منافع دولت ها، ماهیت رقابت آمیز نظام هرج و مرج زده را بیشتر می کند و درگیری را همانند همکاری اجتناب ناپذیر می سازد (Mearsheimer, 1995, p. 338-339).

از سوی دیگر، نواقع گرایان تدافعی می پذیرند که حوزه هایی از منافع مشترک و متقابل وجود دارد که می توان براساس آن همکاری کرد؛ ولی همواره معتقدند که یافتن چنین حوزه هایی کاری سخت بوده و به راحتی نمی توان مبنایی برای همکاری و نهادهای ایجاد کرد؛ بنابراین، همواره نگران عدم پایبندی و تقلب برخی دولت ها، به ویژه در حوزه سیاست های امنیتی هستند (بیلیس، اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۲۳). استفان والت معتقد است که اساس تشکیل ائتلاف ها در سطح بین المللی، توازن تهدید است و نه توازن قدرت. دولت ها، در واکنش نسبت به تهدیدات، ائتلاف با یکدیگر را مدنظر قرار می دهند؛ تهدیدهایی که شاید تماماً برپایه قدرت دولت های متعارض استوار نباشند.



بدین خاطر، والت اساس تهدیدات و در نتیجه اساس واکنش دولت‌های معطوف به برقراری توازن یا دنباله‌روی را بیشتر در امیال و مقاصد می‌بیند تا در قدرت محض (Walt, 1987, p. 5). واقع‌گرایان تدافعی استدلال می‌کنند که دولت‌ها فی‌نفسه به دنبال امنیت هستند نه در پی قدرت، به همین دلیل چشم‌انداز خوبی نسبت به همکاری وجود دارد. آن‌ها به‌طور کلی بر این باورند که کشورها مایل به همکاری گسترده‌ای از طریق نهادها هستند؛ اگرچه این کار نیاز به واگذاری بخش‌هایی از حاکمیت دارد. گلیسر منطق همکاری را قوی‌تر از آنارشی می‌بیند؛ او نقش ویژه‌ای به نهادها اعطا می‌کند؛ اگرچه همانند مرشایمر استدلال می‌کند که این نهادها وابسته به ترجیحات و تصمیمات دولت‌ها هستند (Glaser, 1995, p. 41, 378)؛ بنابراین، واقع‌گرایان اعم از سنتی‌ها و نوواقع‌گرایان (تهاجمی و تدافعی) به علت اعتقادشان به دولت‌محور بودن نظام بین‌الملل، دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به همکاری بین‌المللی در حوزه‌های سیاست والا^۱ ندارند. به اعتقاد آن‌ها تأکید بر منافع ملی (قدرت و امنیت) از سوی دولت‌ها، منطق خودیاری مبتنی بر ویژگی آنارشیک نظام بین‌الملل، ترس از فریبکاری و منافع نسبی حاصل از همکاری از سوی بازیگران دیگر از جمله مهم‌ترین ویژگی‌هایی هستند که امکان همکاری و اتحاد را در این حوزه محدود می‌کند.

۳. پیشینه و روند همگرایی سیاسی-امنیتی در اتحادیه اروپا

روند همگرایی سیاسی و همکاری سیاسی و امنیتی در اتحادیه اروپا از دو جنبه قابل بررسی است. یکی از جنبه نهادسازی و دیگری جنبه عملی و پیاده‌سازی اهداف آن است. ضرورت وحدت اروپا در همان سال‌های آخر جنگ جهانی دوم کاملاً احساس می‌شد و چرچیل در همان حال که مردم را به مقاومت در برابر آلمان‌ها ترغیب می‌کرد؛ بارها نیز تکرار می‌کرد که بعد از جنگ باید این اختلافات را کنار گذاشت و دوستی‌ها را آغاز کرد. سرانجام، سخنرانی او در زوریخ که در آن ضرورت شکل‌گیری «ایالات متحده اروپا»^۲ یا «فدراسیون اروپا»^۳ را یادآور شد؛ نخستین سخن رسمی در مسئله همگرایی و نقطه شروع آن بود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۴). به هر صورت، از زمان شکل‌گیری «جامعه زغال و فولاد»^۴ در سال ۱۹۵۱، بنیان‌گذاران وحدت اروپا ضرورت همکاری بیشتر در جهت دفاع از منافع مشترک و مقابله با تهدیدات امنیتی پیش‌رو را

1. High Politics

2. United States of Europe

3. European Federation

4. European Coal and Steel Community

درک کردند. ایجاد جامعه دفاعی اروپا در سال ۱۹۵۲ شاهدی بر این مدعاست؛ جامعه‌ای که البته شکست آن در سال ۱۹۵۴ سبب شد تا پیمان رم موضوع سیاست خارجی و دفاعی را از دستور کار خود خارج کند (Bindi, 2010, p.13). پس از آن پیشنهاد دولت انگلستان مبنی بر گسترش «اتحادیه غربی»^(۱) (پیمان بروکسل) به آلمان، ایتالیا و تغییر نام آن به «اتحادیه اروپای غربی»^(۲) مورد توجه قرار گرفت و متن نهایی آن ۳ اکتبر ۱۹۵۴ تهیه و در طول همین ماه به تأیید اعضای ناتو رسید. به این ترتیب، اساسنامه اتحادیه اروپای غربی مرکب از هفت کشور یعنی اعضای پیمان بروکسل، آلمان و ایتالیا در اکتبر ۱۹۵۴ به امضای کشورهای ذی ربط رسید (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۱). در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ جدای از طرح «همکاری سیاسی اروپایی»^۱ که معطوف به همکاری در حوزه سیاست خارجی دولت‌های اروپای غربی بود و البته خارج از چهارچوب جامعه اروپا دنبال می‌شد؛ اقدام مهمی در زمینه همکاری سیاسی و امنیتی صورت نگرفت و هم‌گرایی بیشتر معطوف به مسائل اقتصادی بود. با پایان جنگ سرد، دو اتفاق مهم در تغییر رویکرد مقام‌های اروپایی و حرکت به سمت هم‌گرایی سیاسی و امنیتی بسیار تأثیرگذار بود. نخست، از بین رفتن تهدید شوروی باعث شد که کشورهای اروپایی دیگر در معرض حمله این کشور نباشند.

همین امر نیز موجب کاهش وابستگی اروپاییان به ایالات متحده برای حفاظت از آن‌ها در مقابل حملات احتمالی شوروی بود. دوم، اتحاد مجدد آلمان حاکی از شکل جدیدی از موازنه قوا و روابط میان قدرت‌های بزرگ اروپای غربی بود؛ و آن‌ها از ترس شعله‌ور شدن اختلاف‌ها و دشمنی‌های قدیمی درصدد همکاری بیشتر با یکدیگر برآمدند (Lynch and et al, 2000, p. 176)؛ بنابراین با توجه به تحولات مذکور، در سال ۱۹۹۲ پیمان ماستریخت با ایجاد بازیگری به نام اتحادیه اروپا و شکل دادن به آن، مفهومی به نام «سیاست خارجی و امنیتی مشترک»^۲ را با دو ابزار مهم به نام «اقدامات مشترک» و «مواضع مشترک»، تعریف کرد (Smith, 2003, p. 40). درواقع، در چهارچوب پیمان ماستریخت بود که با ایجاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک به عنوان ستون دوم از سه ستون اتحادیه اروپا، هم‌گرایی سیاسی نمود عینی پیدا کرد.

پیمان تأثیرگذار بعدی در رابطه با همکاری‌های سیاسی و امنیتی پیمان آمستردام بود که در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۷ در شهر آمستردام هلند به تصویب رسید. پیمان آمستردام که در سال ۱۹۹۹ لازم‌الاجرا شد و درواقع پیمان ماستریخت را مورد بازبینی قرار

1. European Policy Cooperation

2. Common Foreign and Security Policy



می‌داد؛ بر بالا بردن سطح همکاری و اقدام مؤثر در زمینه‌های خارجی تأکید داشت. سیاست دفاعی در چهارچوب این پیمان پیشرفت کرد و مسائل امنیتی خاص برای نخستین‌بار در حوزه نفوذ اتحادیه اروپا شناسایی شدند (Crowe, 2005, p. 28). همچنین در این پیمان ابزار جدیدی با عنوان «راهبردهای مشترک» ایجاد شد و در همین زمینه مقرر شد که اتخاذ راهبردها و اقدام‌های مشترک براساس اتفاق آرا صورت گیرد و آن دسته از کشورهای عضو که مایل به مشارکت در این اقدام‌ها نیستند؛ از اصل «امتناع سازنده»^(۳) استفاده کنند (زنگنه، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۰). مهم‌ترین پیامد یا خروجی این پیمان در حوزه روابط خارجی و همکاری امنیتی اتحادیه، تعیین خاویر سولانا به‌عنوان نخستین نماینده عالی اتحادیه در سیاست خارجی و امنیتی مشترک بود. در حقیقت با آمستردام سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا برای نخستین‌بار یک سیمای رسمی پیدا کرد (Bindi, 2010, p. 29)؛ اما دیری نپایید که بروز ناآرامی‌های قومی در منطقه اروپای شرقی در دهه ۱۹۹۰ و ناتوانی اروپا در مهار خشونت‌ها در کرواسی و بوسنی موجب آشکار شدن ضعف‌های اتحادیه در حوزه مسائل امنیتی شد. درواقع، این ناآرامی‌ها روشن‌کننده این واقعیت بود که نهادهای دفاعی اروپا از توان کافی برای مهار جنگ‌های داخلی کشورهای اروپایی برخوردار نیستند. ضعف همکاری‌های سیاسی، امنیتی و دفاعی اتحادیه اروپا در جریان این بحران بار دیگر وابستگی اروپایی‌ها به توانمندی‌های نظامی ایالات متحده را آشکار ساخت. سرخوردگی اتحادیه اروپا از بروز چنین وضعیتی و فشار آمریکا به اتحادیه در قبال مسئولیت‌پذیری بیشتر در انجام عملیات مدیریت بحران، مقامات اروپایی را به فکر ارائه ایده‌های جدید در حوزه نظامی واداشت (Freire, 2008, p. 11).

نشست‌های متعدد برگزار شده در سن مالو (۱۹۹۸)، کلن و هلسینکی (۱۹۹۹)، فیرا و نیس (۲۰۰۰)، گوتنبرگ و لائکن و بروکسل (۲۰۰۲) موجب شکل‌گیری «سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی»^۱ به‌عنوان حلقه نظامی سیاست خارجی و امنیتی مشترک و تبیین چشم‌انداز راهبردی اتحادیه اروپا شد. تصویب راهبرد امنیتی اروپا در دسامبر ۲۰۰۳ نیز تحولی مهم در این راستا بود (Grevi, 2009, p. 28). نخستین گام در این راستا نشست سران فرانسه و بریتانیا در دسامبر ۱۹۹۸ در «سن-مالو»^۲ بود که در آن دو دولت حمایت خود را از شکل‌گیری توانمندی دفاعی مستقل اروپایی اعلام کردند (Freire, 2008, p. 11). درواقع، می‌توان ریشه‌های سیاست دفاعی و امنیتی اروپا را

1. European Security and Defense Policy

2. Saint-Malo

در بیانیه سن - مالو جست‌وجو کرد که به‌صراحت خواستار ایجاد ظرفیت و توانمندی لازم برای انجام اقدام مستقل با حمایت نیروهای نظامی شد. این تلاش‌ها در نشست شورای اروپایی در هلسینکی در ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۹۹ به بار نشست. در این نشست مقرر شد: «دولت‌های عضو باید قادر باشند که تا سال ۲۰۰۳، ۵۰ یا ۶۰ هزار نیرو را برای یک دوره زمانی عملیاتی ۶۰ روزه که قابلیت پایداری تا یک سال را دارد به‌منظور اجرای کامل وظایف پترزبورگ مستقر کند» (Wanger, 2006, p. 35). در این نشست بود که تصمیم‌های مهمی درخصوص تشکیل زیرساخت‌های نهادی سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی اتخاذ شد. بلافاصله نیز کمیته سیاسی و امنیتی، کمیته نظامی اتحادیه اروپا و ستاد نظامی اتحادیه اروپا تشکیل شد (Keane, 2005, p. 91). در پیمان نیس در سال ۲۰۰۱ نیز در ارتباط با سیاست خارجی و امنیتی مشترک، تسهیل روند تصمیم‌گیری در این حوزه با گسترش «رأی‌گیری اکثریت کیفی»^۱ یک پیشرفت قابل‌توجه بود. ماده ۲۰۷ این پیمان رأی اکثریت کیفی را برای تعیین نماینده عالی سیاست خارجی و امنیتی مشترک در نظر گرفت (Bindi, 2010, p. 37).

اما تحولات صورت گرفته در سال‌های نخستین قرن جاری همچون جنگ عراق (۲۰۰۳) می‌توانست آزمون بزرگ دیگری پس از بحران بالکان برای محک زدن هم‌گرایی سیاسی اتحادیه اروپا باشد. تصمیم بوش برای حمله به عراق موجب ایجاد شکاف در میان جهت‌گیری دولت‌های اروپایی شد. فرانسه و آلمان در رأس دولت‌های اروپایی با مخالفت با این حمله و انگلستان و ایتالیا از مهم‌ترین دولت‌های اروپایی موافق حمله به عراق بودند. فرانسه در مارس ۲۰۰۳ به‌طور علنی اعلام کرد که هر قطعنامه ارائه‌شده باهدف حمایت از حمله به عراق را وتو خواهد کرد. این اقدام با حملات شدیدی از سوی تونی بلر در ۱۸ مارس ۲۰۰۳ در مجلس عوام انگلستان روبه‌رو شد (Howorth, 2003, p. 179). بنابراین، در برخورد با جنگ عراق دولت‌های انگلستان و فرانسه در قبال روابط فراتلانتیکی به رویکردهای واگرایانه سابق خود بازگشتند. درواقع، با ازهم‌پاشیده شدن هم‌گرایی سیاسی اتحادیه اروپا بر سر مسئله تهاجم به عراق در زمستان ۲۰۰۳، روابط فرانسه و انگلستان به سردی گرایید و هم‌گرایی سیاسی و رؤیای تحقق وحدت اروپایی بازهم به آینده موکول شد (Howorth, 2003, p. 180). بنابراین، پیمان لیسبون (۲۰۰۷) هم تلاشی مجدد برای غلبه بر بن‌بست ناشی از شکست ایجاد یک قانون اساسی اروپایی بود و هم حرکت مجددی برای ایجاد معماری سازمانی پیشرفته و ارائه فرصت‌های بهتر برای تقویت اقدام جمعی در حوزه سیاسی و



امنیتی بود (Dagand, 2007, p. 2). از ۶۲ اصلاحیه‌ای که در پیمان لیسبون بر پیمان‌های پیشین اتحادیه اروپا اعمال شد؛ بیش از ۲۵ اصلاحیه آن در مورد همکاری‌های سیاسی و امنیتی در قالب سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست امنیتی و دفاعی مشترک بود. تمام این اصلاحیه‌ها باهدف تقویت همکاری‌ها و هماهنگی‌ها اعمال شد. پیمان لیسبون عنوان «سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی» را به «سیاست امنیتی و دفاعی مشترک»^۱ تغییر داد و از این سیاست برای ایجاد ظرفیت و توانمندی عملیاتی باهدف استفاده از دارایی‌های نظامی و غیرنظامی و بهره‌مندی از توانمندی دولت‌های عضو یاد کرد و تضمین‌های عملی آن را در قالب گنجاندن سه اصل «دفاع متقابل»^۲، «همکاری ساختارمند دائم»^۳ و «شرط انسجام و کمک متقابل»^۴ جست‌وجو کرد (Howorth, 2011, p. 198). به‌طور کلی، از نظر بسیاری از صاحب‌نظران، هدف اصلی پیمان لیسبون فراهم آوردن امکان لازم برای تبدیل شدن اتحادیه اروپا به یک بازیگر مؤثر در صحنه جهانی بود. اما تنها کم‌تر از ۱۸ ماه از به اجرا درآمدن پیمان لیسبون بود که اتحادیه اروپا شاهد اقدام فرانسه و انگلیس در چهارچوب ناتو در برخورد با بحران لیبی در تابستان ۲۰۱۱ بود (Menon, 2011, p. 75). به هر صورت پیمان لیسبون تلاش دیگری از سوی اتحادیه اروپا پس از تجربه تلخ جنگ عراق برای جبران ضعف همکاری‌های سیاسی و امنیتی بود. با این‌همه، بحران لیبی در سال ۲۰۱۱ یک‌بار دیگر ناکارآمدی هم‌گرایی سیاسی در اتحادیه اروپا را بیش‌ازپیش آشکار ساخت؛ بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگرچه اتحادیه اروپا از لحاظ نظری و بحث نهادسازی در طول دهه‌های گذشته، به‌ویژه پس از پیمان ماستریخت به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته است؛ اما به همان میزان در بحث عملی و پیاده‌سازی اهداف مربوطه ناکام بوده است.

۴. تحلیل هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اروپایی در چهارچوب دیدگاه واقع‌گرایان

از زمان شروع نخستین تلاش برای همکاری سیاسی، اتحادیه اروپا به علت ناتوانی در شکل دادن به صدای واحد به‌منظور پاسخ مؤثر به تحولات خارجی و امنیتی به‌طور پیوسته مورد انتقاد تحلیلگران بوده است. برخی از تحلیلگران در این‌که هم‌گرایی اروپایی بتواند در حوزه‌های سیاسی و دفاعی نیز موفق باشد؛ شک و تردید دارند.

1. Common Security and Defense Policy

2. Mutual Defense

3. Permanent Structured Cooperation

4. Solidarity and Mutual Help

بسیاری از نظریه پردازان بر این باورند که اگرچه سایر عرصه های سیاسی ممکن است روزی زیر چتر هم گرایی اروپا درآیند؛ اما سیاست خارجی و امور امنیتی و دفاعی در میان این عرصه وجود نخواهد داشت. در حقیقت، بیشتر نظریه پردازان در سال های گذشته بر نبود یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک تأکید دارند. واقع گرایی از جمله مهم ترین رویکردهایی است که معتقد است سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا راه به جایی نمی برد. البته گفتنی است که واقع گرایی به این علت که دیدگاهی دولت محور است به طور وسیع در مورد سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به اظهارنظر نپرداخته است. برخی از منتقدان نوواقع گرایی که مهم ترین آن ها نهادگرایان لیبرال هستند؛ انتقاد می کنند که به سبب تأکید نوواقع گرایی بر روی بازیگری دولت ها، آن ها از وجود بازیگری همانند اتحادیه اروپا غفلت کرده اند. با این حال، موفقیت هم گرایی اروپایی و آغاز سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی، واقع گرایان را وادار به تبیین این پدیده کرد (Hill and Smith, 2011, p. 28). در این بخش به ارائه دیدگاه های واقع گرایان اعم از سنتی ها و نوواقع گرایان (تهاجمی و تدافعی) در زمینه هم گرایی سیاسی در اتحادیه اروپا پرداخته می شود.

۴-۱. واقع گرایی سنتی و تحلیل هم گرایی سیاسی-امنیتی اروپایی

همان گونه که بدان اشاره شد؛ به طور کلی واقع گرایان درخصوص امکان همکاری بین المللی با دیده شک و تردید نگاه می کنند. مفروض نظریه های واقع گرایی بدین ترتیب است که مهم ترین انگیزه دولت ها بقا است و آن ها همواره خواهان حفظ حاکمیت خود هستند. برخی برپایه رهیافت واقع گرایی، منافع ملی چهار دولت محوری انگلیس، آلمان، فرانسه و آمریکا را تعیین کننده راهبردها و سیاست های امنیتی-دفاعی اروپا با تأکید بر نقش ناتو در این راستا می دانند. از این رو، دو بُعد در حوزه سازوکار امنیتی اروپا قابل بررسی است: یک بُعد مباحث داخلی اروپایی بین سه کشور بزرگ انگلیس، آلمان، فرانسه و منافع ملی ایشان است و بُعد دیگر آثار نیرومند خارجی یعنی جهت گیری آمریکا بر بعد داخلی است (King, 2005, p. 46). صاحب نظران درون خانواده واقع گرایی هم گرایی اروپا را به عنوان فرایند استاندارد بین دولتی می دانند که صرفاً با هدف پیشبرد منافع ملی دولت های عضو انجام می شود. از این مکتب در میان صاحب نظران هم گرایی اروپا با عنوان «بین دولت گرایی»^۱ نام برده می شود. «استنلی



هافمن^۱ در همین ارتباط اعتقاد داشت که هم‌گرایی تنها در عرصه‌هایی از سیاست شکل می‌گیرد که امتیازها و مزایایی که دولت‌ها به دست می‌آورند بر خسارت‌ها و ضررهای ناشی از هم‌گرایی داشته باشد. «اندرو موراووسیک»^۲ نیز این‌گونه استدلال می‌کند که اگرچه بازیگران دیگری نیز به‌جز دولت‌ها می‌توانند در سطح بین‌المللی به چانه‌زنی بپردازند؛ اما در نهایت تصمیم‌های مهم و اساسی همیشه توسط دولت‌ها اتخاذ می‌شوند. این منطق با یافته‌های نوکارکردگرایی نیز هم‌خوانی و مطابقت دارد. این نظریه نیز حوزه سیاست خارجی و امنیتی را از فرایند مهم‌تری مستثنا می‌کرد و آن را آخرین دژ محکم استقلال و حاکمیت دولت‌ها می‌دانست (Howorth, 2011, p. 200). واقع‌گرایی در شکل سنتی خود جهان را دولت‌محوردرک می‌کند. باین‌حال، باید بپذیریم که این درک، یافته‌ای تاریخی است که می‌تواند تغییر کند و کشورها ممکن است همیشه به‌عنوان بازیگران اصلی مسئول در صحنه سیاست بین‌الملل باقی نمانند (Gibbs, 2000, p. 44). به‌هرحال، واقع‌گرایی سنتی با تأکید بر بازیگری انحصاری دولت‌ها براساس مؤلفه‌هایی همچون منافع ملی، امنیت ملی و حاکمیت ملی نقش مستقلی برای اتحادیه اروپا تعریف نمی‌کند و شکل‌گیری چنین اتحادیه‌ای را براساس منافع ملی دولت‌های عضو آن تحلیل می‌کند و پیشبرد هم‌گرایی سیاسی را تا جایی ممکن می‌داند که به حاکمیت ملی دولت‌ها آسیبی نرساند.

۴-۲. نوواقع‌گرایی و تحلیل هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اروپایی

این نظریه ابتدا به علت این‌که اتحادیه اروپا را یک بازیگر غیردولتی می‌دانست به تحولات امنیتی آن توجه چندانی نمی‌کرد و در مورد آن به ارائه نظر نمی‌پرداخت؛ اما به‌موازات شکل‌گیری سیاست خارجی و امنیتی مشترک و همچنین سیاست دفاعی و امنیتی مشترک گرایش به تحلیل مؤلفه‌های این اتحادیه در قالب این نظریه شدت یافت. به‌رغم این‌که عموماً از رئالیسم ساختاری به‌عنوان پارادایم غالب در مطالعات امنیتی یاد می‌شود؛ این رویکرد در همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا تا حدود زیادی مورد کم‌توجهی قرار گرفته است. در پی خاتمه جنگ سرد، دو نظریه‌پرداز اصلی این رویکرد، کنت والتز و جان مرشایمر، پیش‌بینی‌هایی را در مورد تحولات مربوط به اروپا صورت داده‌اند؛ لیکن آثار هر دو نویسنده در این زمینه به دوران پیش از شکل‌گیری اتحادیه اروپا بازمی‌گردد و بنابراین تلاش نظری آن‌ها شکاف موجود در این رابطه را

1. Stanley Hoffmann
2. Andres Moravecik

نبرده است. مرشایمر با ابراز بدبینی نسبت به همکاری میان دولت‌های اروپایی، چنین پیش‌بینی کرد که اروپا در نظام چندقطبی پس از جنگ سرد، بیش از آنچه در دوره نظام دوقطبی شاهد آن بود؛ دچار تعارض درونی خواهد شد. وی اطمینان نداشت که نهادسازی بتواند بر منازعات میان دولت اروپایی فائق آید (خالوزاده، کیانی، ۱۳۸۷: ۹۳). نوواقع‌گرایی به‌طور مستقیم و به‌صراحت براساس مفروضات واقع‌گرایی سنتی ساخته‌شده است. ازاین‌رو، نوواقع‌گرایان نیز هیچ تبیین قانع‌کننده‌ای برای این پدیده ندارند؛ زیرا به باور آن‌ها نیز بازیگران دولتی همواره درصدد حفظ استقلال و حاکمیت خود هستند و با نادیده گرفتن قواعد وستفالیایی در امور داخلی همسایگان خود دخالت می‌کنند. به باور واقع‌گرایان ساختارگرا، بازیگران دولتی خود به‌تنهایی می‌توانند به‌طور انفرادی یا به‌عنوان بخشی از یک اتحاد یا ائتلاف به تأمین امنیت خود بپردازند و نهادی همچون اتحادیه اروپا به لحاظ نظری نمی‌تواند وارد مسائل سیاست امنیتی و دفاعی شود. مرشایمر اعتبار چندانی برای هم‌گرایی اروپا قائل نیست و بر این باور است که اتحادیه سرانجام به یک رقابت ملی‌گرایانه همانند آنچه ما در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شاهد آن بودیم، بازخواهد گشت (Mearsheimer, 2001, p. 392-6).

هاید-پرایس نیز این‌گونه استدلال می‌کند که دولت‌های عضو اتحادیه اروپا همانند همه دولت‌ها، به‌وسیله «نیروها-انگیزه» محدود می‌شوند. این مؤلفه‌ها نحوه تعامل دولت‌ها با یکدیگر و میزانی که دولت‌ها ممکن است حاکمیت خود را به نهادهای فراملی (همانند اتحادیه اروپا) واگذارند، محدود می‌کنند. درنتیجه اتحادیه اروپا دست‌کم در مواردی همچون موضوع سیاست خارجی و امنیتی که مورد توجه و حساسیت تمام دولت‌ها قرار دارد؛ هرگز نخواهد توانست در مسائل بین‌المللی به‌عنوان یک واحد کاملاً منسجم عمل کند؛ بنابراین، طبق مفروضه‌های نوواقع‌گرایی اتحادیه اروپا نتوانسته است با این واقعیت کنار بیاید که نظام بین‌الملل یک نظام آنارشیک و خودیار است که هنوز هم ویژگی برجسته آن، تعامل میان دولت‌ها و کنشگرانی است که درصدد تأمین منافع خود هستند (Hyde-Price, 2004, p. 5).

والتز نیز معتقد است که هم‌گرایی رویدادی استثنایی است و هرچند اغلب در مورد هم‌گرایی ملت‌ها سخن به میان می‌آید؛ این امر به‌ندرت اتفاق می‌افتد. ملت‌ها می‌توانند به دو شکل به تقویت یکدیگر بپردازند. نخست تقسیم کار در زمینه تولید کالاها و دیگری اقدام‌هایی همچون مدیریت سیاسی و دفاع نظامی. زمانی که از والتز درباره آینده سیاست بین‌الملل پس از جنگ سرد سؤال پرسیده شد؛ اعلام کرد که جهان در حال ظهور با حضور ۴ یا ۵ قدرت شکل خواهد گرفت و اروپا تنها در صورتی می‌تواند



به یک قدرت جهانی تبدیل شود که تغییر بنیادینی در خود ایجاد کند. وی درخصوص تحقق این چشم‌انداز خوش‌بین نیست و پیش‌بینی می‌کند که بروز یک قدرت بزرگ اروپایی چندان محتمل نیست (Hill and Smith, 2011, p. 29). اتحادیه اروپا به‌وضوح یک کشور نیست و برای درک این‌که آیا در حال تبدیل به یک قدرت بزرگ است؛ باید به وجود تفاوت آن از یک کشور توجه شود. یک معیار واضح تفاوت در سیاست خارجی است. همان‌طور که در بخش قبلی بحث کردیم نوواقع‌گرایی کشورها را موجودیت‌های بی‌نظیری فرض می‌کند. آن‌ها با یک‌صدا صحبت می‌کنند و با یک روش خاص سیاست خارجی‌شان را در جهان هدایت می‌کنند. اگرچه اتحادیه اروپا دارای سیاست خارجی و امنیتی مشترک است؛ اما کشورهای عضو اتحادیه، سیاست خارجی خاص خود را حفظ کرده‌اند. والتز خاطرنشان می‌سازد که چون سیاست خارجی مستقل دولت‌های عضو در کنار سیاست‌های اتحادیه اروپا وجود دارد؛ امکان تبدیل اتحادیه اروپا به یک قدرت بزرگ و برخوردار از سیاست خارجی واحد وجود ندارد. وی در این زمینه اعتقاد دارد: «اتحادیه اروپا تنها در صورتی می‌تواند به این هدف دست یابد که مرحله تبدیل‌شدن به یک دولت را با موفقیت پشت سر بگذارد» (Waltz, 1993, p. 52). والتز معتقد است که اتحادیه اروپا برای تبدیل‌شدن به یک قدرت بزرگ باید به یک دولت تبدیل شود؛ چون تنها دولت است که توانایی کافی برای اعمال یک سیاست خارجی به معنای واقعی کلمه را دارد. وی معتقد است هر نهادی خارج از دولت بعید است که توانایی لازم برای تصمیم‌سازی در این زمینه را داشته باشد (Gibbs, 2000, p. 18).

از سوی دیگر والتز پیش‌بینی کرد که آلمان متحد یا یک دولت غربی بتواند در نظام جدید پس از جنگ سرد، در ردیف قدرت‌های بزرگ قرار گیرد. وی از همان ابتدای دهه ۱۹۹۰، احتمال داد که اروپای غربی طی یک تصمیم جمعی در مسیر تبدیل‌شدن به بازیگری واحد گام بردارد. این امر بیانگر آن است که براساس منطق نورئالیستی والتز، همکاری‌های دولتی در امور امنیتی امکان‌پذیر است؛ حتی اگر دولت‌ها در عین دستیابی به امنیت، همچنان پایبند به حاکمیت‌های ملی خود باشند. بنابراین، از دیدگاه واقع‌گرایان اتخاذ سیاست خارجی و امنیتی مشترک زمانی به خود جامه عمل می‌پوشد که دگرگونی بنیادینی در ساختار و ماهیت اتحادیه اروپا و حرکت به سمت نوعی فدرال‌گرایی یا ابردولت اروپایی صورت پذیرد. در این زمینه، والتز پیشنهاد می‌کند که اتحادیه اروپا می‌تواند تبدیل به یک کشور واحد شود؛ از این منظر، دولت‌ها به‌طور بالقوه توان انتقال تمام حاکمیت به یک مؤسسه برای رسیدن به همکاری همه‌جانبه دارند (Gibbs, 2000, p. 12). البته دو گونه نوواقع‌گرایی (تهاجمی و

تدافعی) در زمینه هم‌گرایی سیاسی در اتحادیه اروپا دارای دیدگاه واحد و یکسانی نیستند و در این زمینه باهم اختلاف نظرهایی دارند که در زیر به آن می‌پردازیم.

۴-۲-۱. نوواقع‌گرایی تهاجمی و تحلیل هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اروپایی

جان مرشایمر معتقد است که تکامل امنیتی اتحادیه اروپا یک مورد آزمایشی سخت برای نوواقع‌گرایی تهاجمی است. از نظر او تکامل امنیتی اتحادیه اروپا یک استثنا است که واقع‌گرایی تهاجمی هیچ پاسخی برای آن ندارد. دلیل آن هم این است که واقع‌گرایی تهاجمی تلاش برای حداکثرسازی قدرت را ویژگی اصلی رفتار دولت‌ها می‌داند. دولت‌ها در پی جست‌وجوی بی‌پایان برای رسیدن به قدرت نسبی و تسلط بر دیگران هستند. به همین دلیل، تمامی کشورها دارای مقاصد تهاجمی هستند و اگرچه ممکن است دولت‌ها برای غلبه بر متجاوزان دست به تشکیل اتحاد بزنند؛ اما این اتحادها موقتی خواهند بود. دلیل موقتی بودن این اتحادها افزایش نگرانی در مورد به دست آوردن منافع نسبی و دغدغه ناشی از تقلب و فریبکاری است. با توجه به چنین مفروضاتی است که همکاری سیاسی و امنیتی در سطح اتحادیه اروپا از نظر نوواقع‌گرایی تهاجمی غیرقابل توضیح است (Mearsheimer, 2001, p. 392-6).

در این راستا باید افزود که از یک‌طرف، این همکاری به هر عضو اتحادیه اروپا قدرت بیشتری اعطا کرده و از سوی دیگر، احتمال سلطه دیگری را کاهش داده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا واگذاری قدرت تصمیم‌گیری به سطح اتحادیه اروپا را آغاز کرده‌اند. آن‌ها با کمال میل حاضر به ورود به موقعیتی هستند که در آن آزادی تصمیم‌گیری خود را توسط یک‌نهاد بین‌المللی محدود کنند. قوانین جدیدی همانند رأی‌گیری به شیوه اکثریت کیفی و همچنین امتناع سازنده نشان داده است که دولت‌های عضو اتحادیه اروپا توسط نگرانی در مورد تقلب و فریبکاری مهار نشده‌اند. در پیمان ماستریخت آمده است که بدون توجه به موقعیت فردی اعضا در یک وضعیت خاص، انتظار می‌رود که اعضا به دنبال ارتقای موقعیت اتحادیه اروپا «در یک روح وفاداری و هم‌پستگی» باشند (ماده ۱۱). اتحادیه اروپا همچنین تصمیم به تشکیل یک نیروی مدیریت بحران گرفته است که در چهارچوب آن انتظار می‌رود هر کشور به تناسب نیروی دفاعی خود، کمک ارائه دهد. این رفتار حاکی از نیت‌های بدگمانی و تهاجمی دولت‌ها نیست که نوواقع‌گرایی بر آن‌ها پافشاری می‌کند؛ بنابراین و با توجه به این مؤلفه‌ها، از نظر برخی از تحلیلگران دست‌کم در سطح نظری نوواقع‌گرایی تهاجمی به‌عنوان یک ابزار مفید نظری برای درک همکاری‌های امنیتی بین کشورهای



اتحادیه اروپا شکست‌خورده است (Hill and Smith, 2011, p. 30). در مورد نقش نهادها نیز می‌توان گفت نواقع‌گرایی تهاجمی هیچ بینشی در مورد تأثیرگذاری نهادهای اتحادیه اروپا بر روی اعضایش در اختیار ما قرار نمی‌دهد. در این راستا، نواقع‌گرایان تهاجمی نه تنها بر این باورند که این دولت‌ها هستند که به نهادها شکل می‌دهند؛ بلکه همچنین استدلال می‌کنند که نهادها تأثیر بسیار کمی بر دولت‌ها دارند. پرسشی که نواقع‌گرایان در زمینه نهادها مطرح می‌کنند این است که آیا نهادها عملاً می‌توانند تغییری در جهت کاهش دادن گزینه رقابتی دولت‌ها ایجاد کنند. آن‌ها در پاسخ معتقدند تجزیه و تحلیلی که در زمینه نهادهای اتحادیه اروپا در دست است؛ چشم‌انداز مفیدی را نشان نمی‌دهد. از سوی دیگر، مخالفان این دیدگاه معتقدند که اگرچه نهادهای اتحادیه اروپا برآمده از منافع و ترجیحات دولت‌های عضو هستند و آن‌ها بین حکومتی باقی می‌مانند؛ اما این نهادها به منظور همکاری گسترده و به‌وسیله یک چهارچوب تصمیم‌گیری مشترک تنظیم شده‌اند. بدون این نهادها اتحادیه اروپا نمی‌تواند به همکاری همه‌جانبه دست یابد و در نتیجه رقابت در سطح اروپا شایع خواهد شد. این نهادها به کشورهای اروپای غربی این اجازه را می‌دهد که به‌صورت شفاف‌تر به یکدیگر اعتماد کنند؛ بنابراین و با توجه به این دلایل، نهادها نقش حیاتی در زمینه کاهش دشمنی و جنگ‌طلبی دولت‌ها پس از جنگ جهانی دوم بازی کرده‌اند. در مجموع، نواقع‌گرایی تهاجمی در محاسبه نقش نهادهای اتحادیه اروپا با شکست مواجه شده است (Gibbs, 2000, p. 42).

۴-۲-۲. نواقع‌گرایی تدافعی و تحلیل هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اروپایی

برخلاف نواقع‌گرایی تهاجمی، نواقع‌گرایی تدافعی بهتر می‌تواند همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا را توضیح دهد. از نظر نواقع‌گرایان تدافعی، امنیت هدف اساسی دولت است؛ اما آن‌ها باور ندارند که دولت‌ها به دنبال حداکثرسازی قدرت برای کسب امنیت هستند یا این که لزوماً دارای مقاصد تهاجمی‌اند. آنا‌رشی به تولید نظام خودیاری منجر می‌شود و رقابت جزء ذاتی آن است؛ اما این لزوماً به معنای تولید تجاوزگری نیست. از این‌رو، دولت‌ها اغلب قادر به دستیابی منافع امنیتی خود در همکاری با کشورهای دیگر هستند. نواقع‌گرایی تدافعی تأکید دارد که نهادها می‌توانند نقش مهمی در تسهیل همکاری بازی کنند. اختلافاتی در مورد نقش مستقل نهادها میان نواقع‌گرایان تدافعی وجود دارد؛ اما از سوی دیگر توافق گسترده‌ای درباره نهادهای تخصصی که زمینه‌ساز همکاری هستند، دیده می‌شود (Gibbs, 2000, p. 42).

بنابراین، نواقع‌گرایی تدافعی توضیح مناسب‌تری در زمینه همکاری امنیتی میان

دولت‌های عضو اتحادیه اروپا و همچنین نقش نهادهای اتحادیه اروپا در دستیابی به این همکاری ارائه می‌دهد. از نظر آن‌ها دولت‌های عضو اتحادیه اروپا همکاری را به‌منظور تولید امنیت متقابل انتخاب کرده‌اند و در این زمینه خود را با ملاحظات سود نسبی مورد نظر نواقع‌گرایان تهاجمی محدود نکرده‌اند.

در این زمینه چولر توضیح می‌دهد که به‌عنوان مثال، موقعیت فرانسه حتی اگر در همکاری با اتحادیه اروپا به این سبب که اعضای آن ممکن است در این چهارچوب قدرتمندتر شوند؛ به نسبت ضعیف‌تر شود؛ بازهم بهتر از وضعیتی است که خارج از این چهارچوب می‌باید با همه این دولت‌ها رودررو مواجه شود. براساس منطق نواقع‌گرایی تهاجمی، فرانسه همکاری با اتحادیه اروپا را انتخاب نمی‌کند؛ زیرا انتخاب آن به دیگر اعضای اتحادیه اروپا مزیت نسبی اعطا می‌کند. به‌هرحال، روند هم‌گرایی دست‌کم در سطح نظری نشان داده است که این منطقی نیست که بر تصمیمات اعضای اتحادیه اروپا حکمرانی می‌کند. نواقع‌گرایان تدافعی مدعی هستند روند هم‌گرایی اروپا نشان داده است که دولت‌های عضو به دنبال حداکثرسازی امنیت هستند و نه قدرت. کشورهای عضو اتحادیه اروپا انتخاب همکاری را به‌عنوان بهترین وسیله برای حداکثرسازی امنیت می‌دانند. از آنجاکه دولت‌ها نیت تهاجمی ندارند؛ آن‌ها مایل به همکاری برای دستیابی به امنیت هستند. تا زمانی که نیت‌هایشان شفاف هستند؛ دستاورد ناشی از تقلب و فریبکاری پایین، همکاری متقابل امنیتی‌شان سودآورتر از نبودش و آن‌ها براساس اتخاذ استراتژی‌های متقابل می‌توانند برای رسیدن به امنیت متقابل همکاری کنند (Scheweller, 1996, p. 90-121).

نواقع‌گرایان تدافعی معتقدند که نهادهای اتحادیه اروپا شرایط لازم برای همکاری را با وجود آورده‌اند. به‌عنوان مثال شورای امور عمومی^۱ دستورالعمل کنفرانس‌های بین‌حکومتی برای تصمیم و اقدام مشترک را فراهم می‌کند. آن‌ها همچنین یک شبکه تلکس راه‌اندازی کرده‌اند که اجازه می‌دهد پیام بدون مشکل و اتلاف وقت به پایتخت‌های اروپایی منتقل شود. اگرچه این نهادها ممکن است مستقل نباشند و آن‌ها براساس اراده دولت‌ها ایجاد شده‌اند؛ با این حال بسیار مهم هستند. کشورهای اتحادیه اروپا با اتکالی به آن‌ها به همکاری همه‌جانبه و متقابل دست می‌زنند. نواقع‌گرایی تدافعی توضیح می‌دهد که همکاری اتحادیه اروپا و نقش نهادهای آن براساس فرض بنیادی نواقع‌گرایی که همان آنارشی است؛ طراحی شده است. نواقع‌گرایی تدافعی با غلبه بر «تعصب رقابت» که بسیار مورد توجه نواقع‌گرایی تهاجمی است؛ استدلال

1. General Affairs Council (GAC)



می‌کند که با توضیح چگونگی آنارشی، در حقیقت می‌توان تولید همکاری کرد. نوواقع‌گرایی تهاجمی با تمرکز بر حداکثرسازی قدرت و تهاجم نمی‌تواند همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا را توضیح داد (Hill and Smith, 2011, p. 30).

با توجه به توضیحات بالا، به نظر می‌رسد نوواقع‌گرایی در گونه تدافعی خود، یک ابزار نظری مفید برای درک همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا است که انتظار می‌رود ظهور یک قدرت بزرگ غیردولتی را توضیح دهد؛ اما این یک نتیجه‌گیری منطقی نیست. نوواقع‌گرایی، همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا را با تمرکز بر منافع و رفتار دولت توضیح می‌دهد؛ بنابراین، به‌منظور توضیح ظهور یک قدرت بزرگ غیردولتی، نوواقع‌گرایان نیاز به بازتوضیح تأکید خود بر نقش انحصاری دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی عرصه نظام بین‌الملل هستند. اگرچه بعید است اروپا در چند سال آینده به یک قدرت بزرگ تبدیل شود؛ اما به‌طور بالقوه ممکن است نخستین نمونه از یک نوع نهاد و گروه‌بندی جغرافیایی جدید متشکل از کشورهای مستقل تبدیل شود. نظریه‌ها باید پویا باشند تا بتوانند با توجه به تغییر شرایط و واقعیات مفید واقع شوند. اگر نوواقع‌گرایی نتواند نظریه‌ای کاربردی برای ظهور قدرت‌های بزرگ غیردولتی (مانند اتحادیه اروپا) باشد؛ نمی‌تواند به‌عنوان نظریه‌ای مفید در صحنه سیاست بین‌الملل پابرجا باقی بماند. تنها به این دلیل که نوواقع‌گرایان دولت‌ها را بازیگران اصلی در نظام بین‌المللی امروزی می‌دانند؛ نمی‌تواند دلیلی بر این باشد که بازیگری دولت‌ها به مدت نامحدودی تداوم یابد. نوواقع‌گرایان می‌توانند بدون به خطر انداختن درک خود از سیاست جهانی، برای دیگر بازیگران اهمیت قائل شوند. همان‌گونه که مشاهده شد نوواقع‌گرایی دست‌کم از نوع تدافعی آن می‌تواند ابزار نظری بسیار مفیدی برای درک نهادهای غیردولتی همچون اتحادیه اروپا باشد (Gibbs, 2000, p. 44). البته نباید فراموش کرد که هدف از هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اتحادیه اروپا و ایجاد سیاست خارجی و امنیتی مشترک و نهادسازی‌های مربوط به آن، آن‌گونه که نوواقع‌گرایان تدافعی می‌اندیشند؛ صرفاً برای مقابله با تهدیدها و کسب امنیت اعضا نیست؛ بلکه یکی از اهداف اساسی‌تری که سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به دنبال آن است افزایش قدرت اتحادیه در سطح نظام بین‌الملل و ارائه نقشی تأثیرگذار در معادلات بین‌المللی است. هدفی که اگرچه با دیدگاه‌های نوواقع‌گرایان تهاجمی مطابقت بیشتری دارد؛ اما در عمل به‌دلیل نگرانی هر عضو از سود نسبی که نصیب دیگر اعضا می‌شود تاکنون چندان در عرصه بین‌المللی موفق نبوده است.

نتیجه‌گیری

تجزیه و تحلیل هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اتحادیه اروپا از دیدگاه خانواده واقع‌گرایی از چند جنبه قابل بررسی است:

نخست، اتحادیه اروپا یک دولت نیست؛ بنابراین نمی‌تواند در چهارچوب نظریات واقع‌گرایانه چندان جایی داشته باشد؛ اما روند رو به رشد هم‌گرایی سیاسی-امنیتی باعث شد که اتحادیه اروپا به‌عنوان یک بازیگر جدید و یک واقعیت انکارناپذیر، واقع‌گرایان را به اظهارنظر در مورد خود وادار کند؛

دوم، این اتحادیه از دیدگاه واقع‌گرایان منافع دولت‌های عضو خود را نمایندگی می‌کند؛ چراکه دولت‌ها به‌هیچ‌وجه مایل نیستند حاکمیت ملی خود را به‌تمامی به این اتحادیه واگذار کنند و همچنان در عرصه بین‌المللی منافع ملی خود را بر منافع مشترک ترجیح می‌دهند. اتحادیه اروپا در درون خود ۲۸ سیاست خارجی متفاوت را مشاهده می‌کند که دستیابی به یک سیاست خارجی و امنیتی مشترک را در عمل با چالش مواجه کرده است؛ بنابراین، طبق مفروضه‌های نوواقع‌گرایی اتحادیه اروپا نتوانسته است با این واقعیت کنار بیاید که نظام بین‌الملل یک نظام آنارشیک و خودیار است که هنوز هم ویژگی برجسته آن تعامل میان دولت‌ها و کنشگرانی است که درصدد تأمین منافع خود هستند؛

سوم، واقع‌گرایان راه‌حل مقابله با این چالش را در ایجاد یک ابر دولت اروپایی برخوردار از یک حاکمیت واحد و تعریف یک سیاست خارجی واحد و نه مشترک می‌دانند؛

چهارم، نوواقع‌گرایان تدافعی هم‌گرایی سیاسی-امنیتی اتحادیه اروپا را در راستای موازنه تهدید ارزیابی می‌کنند و معتقدند نهادهای اتحادیه اروپا شرایط را برای همکاری و دستیابی به امنیت مدنظر دولت‌ها فراهم آورده‌اند و دولت‌های عضو در این زمینه خود را با ملاحظات سود نسبی مورد نظر نوواقع‌گرایان تهاجمی محدود نکرده‌اند؛

پنجم، نوواقع‌گرایان تهاجمی تکامل امنیتی اتحادیه اروپا را با مفروضه‌های خود همچون منافع نسبی دیگر بازیگران و دغدغه ناشی از تقلب و فریبکاری در تضاد می‌بینند؛ به همین دلیل در مواجهه با بازیگری اتحادیه اروپا در عرصه روابط بین‌الملل دچار نوعی سردرگمی شده‌اند. با وجود این، آن‌ها معتقدند که نهادهای امنیتی اتحادیه اروپا نتوانسته‌اند گزینه رقابتی میان دولت‌ها را کاهش داده و دولت‌ها همچنان در مواجهه با بحران‌های بین‌المللی و مسائل جهانی به منافع ملی خود ارجحیت می‌دهند.



پی‌نوشت‌ها

۱. اتحادیه غربی یا پیمان بروکسل همان پیمان دانکرک است که در سال ۱۹۴۷ میان انگلیس و فرانسه برای مقابله با تجاوز احتمالی آلمان برای یک دوره پنجاه‌ساله منعقد شد و در ۱۷ مارس ۱۹۴۸ به پیشنهاد بوین وزیر امور خارجه انگلیس به کشورهای بنه لوکس (هلند، بلژیک و لوکزامبورگ) توسعه داده شد و از آن پس به اتحادیه غربی یا پیمان بروکسل نامیده شد.
۲. این اتحادیه در چهارچوب پیمان ماستریخت (۱۹۹۲) جز جدایی‌ناپذیر اتحادیه اروپا تلقی شد و پس‌ازاینکه به‌طور کامل در سازوکار دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا ادغام شد، با توافق دولت‌های عضو طور رسمی در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۱ لغو شد.
۳. Constructive Abstention: بدین صورت که اگر کم‌تر از یک‌سوم اعضا از اصل امتناع سازنده استفاده کنند، تصمیم اتخاذ می‌شود و در صورتی که این میزان دست‌کم یک‌سوم اعضا را شامل شود، هیچ‌گونه تصمیمی اتخاذ نمی‌شود.

فهرست منابع

- اشنایدر، کریگ آ. (۱۳۸۵)، *امنیت و راهبرد در جهان معاصر*، ترجمه اکبر عسگری و فرشاد امیری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیللیس، جان؛ اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر.
- تریف، تری و همکاران (۱۳۸۴)، *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خالوزاده، سعید (۱۳۸۵)، *اتحادیه اروپایی*، تهران: سمت.
- خالوزاده، سعید؛ کیانی، داوود (۱۳۸۷)، *اتحادیه اروپا و نظام بین‌الملل*، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.
- زنگنه، حمید (۱۳۸۹)، *اتحادیه اروپا: از پیمان نیس تا پیمان لیسبون*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۴)، *اتحادیه اروپا از آغاز تا امروز*، تهران: قومس.



References

- Bache, Ian and et al (2014), *Politics in the European Union*, Oxford University Press.
- Baldwin, D. A. (1993), *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate (New Directions in World Politics)*, Columbia University Press.
- Bindi, F. (2010), *European Union Foreign Policy: A Historical Overview in The Foreign Policy of the European Union: Assessing Europe's Role in the World*, Washington: Brookings Institute press.
- Crowe, Brian (2005), "A Common European Foreign Policy after Iraq?", *International Affairs*, Vol.79, No.3: 533-546.
- Dagand, S. (2008), "The impact of the Lisbon Treaty on CFSP and ESDP", *European Security Review*, Vol.10, No.37: 1-7.
- Freire, M. R. (2008). *The European Security and Defence Policy: History, Structures and Capabilities*, M. Merlingen and R. Ostrauskaite, *European Security and Defence Policy: An implementation perspective*, No.11.
- Gibss, Louise (2000), "Is The European Union Becoming A Great Power?", *Department of Government and International Relations University of Sydney*, Australia.
- Glaser, C. (1995), "Realists as Optimist: Cooperation as Self Help", *International Security*, Vol.19, No.3: 50-90.
- Grevi, G. (2009), *European Security and Defense policy, The First Ten Years (1999-2009)*, European Union Institute for Security studies.
- Grieco, J (1988), "Anarchy and Limits of Cooperation: A Realist Critique of the Newest Liberal Institution", *International Organization*, Vol.42, No.3: 485-507.
- Hill, C. and Smith, M. (2011), *International Relations and the European Union*, Oxford University Press.
- Howorth, J. (2003), *France, Britain and the Euro-Atlantic Crisis, Survival*, Vol.45, No.4: 173-192.
- Howorth, Jolyon (2011), *The EU's Security and Defense Policy: Towards a Strategic Approach in International Relations and the European Union*, Oxford: Oxford University Press, Second Edition.
- Hyde-Price, Adrian (2004), *The EU, Power and Coercion: From 'Civilian' to 'Civilising' Power*,
- Hyde-Price, Adrian (2004), *The EU, Power and Coercion: From 'Civilian' to 'Civilising' Power*,
- In CIDEL Workshop, Oslo: 22-23.
- In CIDEL Workshop, Oslo: 22-23.
- Keane, R. (2005), "European Security and Defense Policy: From Cologne to Sarajevo", *Global Society*, Vol.19. No.1: 89-103.
- King, Anthony (2005), "Toward a transnational Europe: The case of the armed force", *European Journal of Social Theory*, Vol.8, No.3: 321-340
- Lynch, P. and Neuwahl N. (2000), *Reforming the European Union From Maastricht to Amsterdam*, Pearson Education.

- Mearsheimer, J. (1995), "The Fales Promise of International Institutions", International Security, Vol.19, No.3: 5-49.
- Menon, A. (2011), "European Defense Policy from Lisbon to Libya", Survival, Vol.53, No.3:75-90.
- Rosecrance, R. (1998), "The European Union: A new Type of International Actor,"In Paradoxes of European Foreign Policy, ed. J. Zielonka, 15-23, The Hague: Kluwer Law International.
- Schweller, R. (1996), "Neo-realism's Status-Quo Bias: What Security Dilemma?", Security Studies, Vol.5, No.3: 90-121.
- Smith, K. E. (2003), "Understanding the European foreign policy system", Contemporary European History, Vol.12, No.2: 239-254.
- Walt, S. M. (1987), The Origins of Alliances, Cornell University Press.
- Waltz, K. N. (1993), "The emerging structure of international politics", International security, Vol.18, No.2: 44-79.
- Wanger, R. (2006), The Real Power of the CFSP and ESDP? A Theoretical and Practical approach, available at: <http://www.styletheworld.com>, (accessed by: Oct 20, 2011).